

عوامل سیاسی اقتدار در حکومت اسلامی (مطالعه موردی رهنمودهای امام

علی علیه السلام در نهج البلاغه)

علی جان مرادی جو^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱ / ۰۴ / ۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱ / ۰۷ / ۱۵

چکیده

بررسی عوامل سیاسی اقتدار در حکومت اسلامی به عنوان یک راهبرد مؤثر در اعتلای جوامع اسلامی جهت نیل به قله‌های عزت و اقتدار مطرح می‌باشد. در این پژوهش عوامل اقتدار در حوزه سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند. در این حوزه، عوامل اقتدار در حوزه‌های سیره حکومتی، رهبری مقتدر، اصول حکومت اسلامی، شایسته‌سالاری، بازرسی، تشویق و تنبیه و جهاد بررسی شده‌اند. وجود رهبری مقتدر و عدالت‌پیشه برای تحقق و احیای اصول حکومت اسلامی و به سامان رساندن مشکلات جامعه و مدیرانی شایسته به همراهی مردمان بصیر و شهادت‌طلب و تمسک عملی به آموزه‌های قرآن، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام، در رسیدن به اقتدار در حکومت اسلامی ضروری است. هدف این پژوهش تعیین عوامل سیاسی اقتدار در حکومت اسلامی با تأکید بر رهنمودهای امام علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه است و روش تحقیق این پژوهش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که علاوه بر نقشی که هر یک از عوامل سیاسی اقتدار هم‌چون وجود رهبری مقتدر، احیای اصول حکومت اسلامی، رعایت اعتدال، امنیت و عدالت بر جوامع دارد؛ مجموع این عوامل همگی در اعتلای اقتدار حکومت اسلامی مؤثر می‌باشند.

کلید واژه‌ها: جنبش اصلاح دینی، مارتین لوتر، پروتستان، پاپ، انگلستان، کلیسای ملی.

استناد فارسی (شیوه‌ی APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰؛ شیوه‌ی APSA)

مرادی جو، علی جان (۱۴۰۱). «عوامل سیاسی اقتدار در حکومت اسلامی (مطالعه موردی رهنمودهای امام علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه)». پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، سال پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۹، صص ۶۵-۹۶.

^۳ استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه افسری امام حسین علیه‌السلام، تهران، ایران.

ایمیل: moradialijan@gmail.com

کپی‌رایت © ۲۰۱۰، ایسک‌اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه شیراز. این متن، مقاله‌ای برای دسترسی آزاد است که با توجه به استاندارد بین‌المللی (Creative Commons Attribution) CCA نسخه 4.0 توزیع شده است و به دیگران اجازه می‌دهد این اثر را بازرگاری کنند، آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و مطالب را اقتباس کنند.

۱. مقدمه

در اسلام منشأ تمامی قدرت‌ها خداوند است «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (بقره: ۱۶۵) و هیچ قدرتی نیز جز به مشیت الهی و غیر از ناحیه او پدید نمی‌آید «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (کهف: ۳۹). به عبارت دیگر، اسلام هیچ قدرت فی‌نفسه و بالذات دیگری جز خداوند را در عالم به رسمیت نمی‌شناسد. انتشار اقتدار در اسلام از رأس به ذیل است چنان‌که اقتدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تابع و جلوه‌ای از قدرت خداوند قادر متعال بود که به جانشینان او - اعم از حاکمان و عالمان منتقل گردید. قدرت در اسلام به واسطه قدسیت منبع انتشار، امری مقدس به شمار می‌آید و با سلب قداست از آن، نامشروع گردیده و به عنوان طاغوت، سرپیچی از آن به هر طریق ممکن، واجب می‌شود: «أَنْ عِبَدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶). اعتقاد به اقتدار مطلق الهی، منحصر به مؤمنان پرهیزگار نیست، بلکه یک حقیقت دامنه‌داری است که در تمامی جنبه‌های ساخت اجتماعی و خصائص فردی مسلمانان تسری داشته و آثار و عوارض خاصی را نیز به دنبال دارد.

واسطه اشاعه اقتدار خداوند متعال در زمین، پیامبرش حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که به اطاعت از او در ادامه اطاعت از خویش امر فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نسا: ۵۹) و به علاوه اطاعت او را، اطاعت الهی شمرده است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نسا: ۸۰). اقتدار حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله یک اقتدار فرهمند متعالی^۱ است که «ماکس ویر» آن را اقتداری خارق‌العاده و مبتنی بر فیض شخصی خوانده است. این اقتدار مشروعیتش را از منبع مطلق اقتدار یعنی خداوند قادر متعال می‌گیرد که فراگیر و جمیع‌الابعاد است.

در نگاه امام علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، حکومت و اقتدار، بهترین و کارآمدترین وسیله برای اقامه حق و اصلاح جامعه است. حضرت، ضرورت حکومت و پیدایی اقتدار سیاسی در میان مردم را امری روشن می‌داند؛ از این‌رو، با فکر و شعار خوارج که مدعی بودند با بودن خدا، نیازی به حکومت نیست، مبارزه کرد و در برابر این تفکر، از کاربری‌های مفید حکومت و دستاوردهای شیرین اقتدار سخن گفت:

«إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيَجْمَعُ بِهِ الْفِتَى وَيُقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤَخِّدُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»

«درحالی‌که برای مردم حاکمی لازم است چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حَقِّش ادامه دهد و کافر بهره‌مند از زندگی گردد و خدا هم روزگار مؤمن و کافر

^۱. rexcellent Charismatic

را در آن حکومت به سر آمد و نیز به وسیله آن حاکم غنائم جمع گردد و توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راه‌ها به سبب او امن گردد و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود تا مؤمن نیکوکار راحت شود و مردم از شر بدکار در امان گردند» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰).

بسیاری از خواسته‌های دین و ارزش‌های الهی در سایه اقتدار سیاسی برآورده می‌شود. حتی از نگاه امام علی علیه السلام قدرت و اقتدار فردی نیز، خوشایند و بایسته است؛ زیرا ناتوانی در مسائل مادی و معنوی، انسان را آسیب‌پذیر می‌کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الْعَجْزُ أَقْهٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۴). ناتوانی مایه‌ی تباهی است.

شناخت و بررسی عوامل سیاسی اقتدار حکومت اسلامی از منظر نهج البلاغه به‌عنوان یک الگو و دستورالعمل کامل برای نجات جوامع اسلامی زمان ما که در معرض هجمه‌های دشمنان مستکبر می‌باشد، امری لازم و ضروری است. شناخت عوامل سیاسی اقتدار حکومت اسلامی سبب حفظ نظام‌های اسلامی و بقاء مقتدرانه آن خواهد بود.

عوامل سیاسی اقتدار به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های محوری مباحث سیاست همیشه مطرح بوده است؛ مؤلفه یا اصولی که ساختار یک نظام را در راستای بقا و یا نمایش قدرت، مطرح می‌کند. مسئله مورد تحقیق، بررسی عوامل سیاسی اقتدار حکومت اسلامی از دیدگاه حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌باشد. البته بررسی موضوع بیشتر در عصر حکومتی آن حضرت خواهد بود.

اهمیت و ضرورت پژوهش: عوامل سیاسی اقتدار به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های قوام دهنده حکومت در نظام سیاسی بسیار مورد توجه است. عدم توجه به این عوامل امکان دارد ثبات و انسجام سیاسی را به مخاطره انداخته و به‌نوعی منجر به بحران مشروعیت در جامعه گردد.

اهداف پژوهش: توجه به آموزه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه و تهیه نسخه عملیاتی برای نظام اسلامی، شناخت عوامل سیاسی اقتدار جوامع اسلامی گذشته، تبیین خطوط قرمز سیاسی و ایجاد بستر مطلوب جهت عملکرد دولتمردان در مواجهه با چالش‌های گوناگون، از بین بردن ریشه‌های انحراف و انحطاط در جامعه و زمینه‌سازی رسیدن به اقتدار اسلامی از اهداف این تحقیق است.

پرسش اصلی پژوهش: از دیدگاه امام علی علیه السلام به‌ویژه رهنمودهای ایشان در کتاب نهج البلاغه عوامل سیاسی اقتدار در حکومت اسلامی کدام‌اند؟

روش پژوهش: روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری مطالب و اطلاعات کتابخانه‌ای است.

۲. تبیین مفهوم اقتدار

واژه‌ی «اقتدار»^۱ از ریشه‌ی «قدر» بر وزن «فلس» و قدرت و مقدره به معنای توانایی است (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۵: ۲۴۶)؛ و «رسیدن به منزلت»، «شرف» و «عظمت حقیقی» نیز ترجمه شده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۴۹). اقتدار از باب افتعال به معنای توانایی یافتن چیزی بر چیزی است. از زاویه‌ای دیگر، اقتدار از ریشه لاتین واژه اوتوریته که به سنای روم مربوط بود، گرفته شده است. سنای روم، اعتبار قوانین مصوب مردم را تأیید می‌کرد و رومی‌ها هم اقتدار (اوتوریته) سنا را پذیرفته بودند.

مفهوم اقتدار با مفهوم قدرت و نفوذ پیوندی تنگاتنگ دارد. اقتدار به معنی قدرت مشروع است. اقتدار را قدرت مبتنی بر رضایت تلقی کرده‌اند. دال در توضیح اقتدار گفته است که نفوذ رهبران سیاسی زمانی بر حق دانسته می‌شود که به سوی اقتدار معطوف گردد. به عقیده او:

«اقتدار نوع ویژه‌ای از نفوذ است، یعنی نفوذ مشروع می‌باشد. در سیستم‌های سیاسی همیشه سعی رهبران بر آن است که نفوذهای خود را به صورت اقتدار درآورند» (دال، ۱۳۶۴: ۷۰).

اقتدار یکی از اشکال بسیار کارآمد نفوذ است و نه تنها مطمئن تر و پردوام تر از اجبار می‌باشد، بلکه عاملی است که به رهبر کمک می‌کند تا بتواند با کمترین استفاده از منابع سیاسی به راحتی حکومت کند. غیرممکن است بتوان فقط با اتکا به ترس و وحشت حکومت کرد و در سازمان‌های بزرگ امروز تکالیف خود را با موفقیت انجام داد ... حکومت کردن به کمک اقتدار به مراتب با صرفه‌تر از حکومت کردن به وسیله اجبار است (دال، ۱۳۶۴: ۷۲).

از اقتدار هم تعریف‌هایی گوناگون شده است: مک آور^۲: «اقتدار را اغلب همان قدرت می‌دانند، قدرت فرمان به اطاعت». هربرس سیمون^۳: «اقتدار، اختیار تصمیم‌گیری برای هدایت اقدامات دیگران است. اقتدار رابطه میان دو نفر است یکی فرادست و دیگری فرودست». رابرت دال^۴: «قدرت مشروع را اغلب اقتدار می‌نامند». دایرةالمعارف علوم اجتماعی: «اقتدار توانایی ذاتی یا اکتسابی برای اعمال سلطه بر گروه است. اقتدار جلوه‌ای از قدرت است و بر اطاعت از آن دلالت دارد» (عالم، ۱۳۷۶: ۱۰۱).

اقتدار، در گسترده‌ترین معنا، شکلی از قدرت است و در برخی مواقع قدرت مشروع^۵ در نظر گرفته می‌شود. درحالی که قدرت توانایی تأثیرگذاری بر رفتار دیگران است، اقتدار حق انجام چنین کاری است؛ بنابراین، اقتدار بر وظیفه‌ای مسلم برای اطاعت کردن مبتنی است تا شکلی از اجبار و

1. Authority

2. Mac Avar

3. Harris Simon

4. Robert Dahl

5. legitimate power

فریب. در این حالت، اقتدار قدرتی بر مبنای حق و مشروعیت^۱ است. البته امکان دارد اقتدار به صورت اصطلاحی هنجاری یا توصیفی استفاده شود. اقتدار به عنوان اصطلاحی هنجاری که از سوی فیلسوفان سیاسی استفاده می شود، «به حق حکومت کردن» است و شکل ادعایی اخلاقی به خود می گیرد. بدان معنی که اقتدار باید مورد اطاعت باشد و این که آیا اطاعت می شود اهمیت کمتری دارد. به عنوان مثال، رهبران می توانند در این معنا به ادعای خود درباره حق حکومت کردن بر اساس نتایج انتخابات، قوانین اساسی، حق الهی یا هر چیز دیگر ادامه دهند؛ حتی اگر اکثریت مردم آن حق را به رسمیت نشناسند (هیوود، ۱۳۸۷: ۱۷).

از طرف دیگر، دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان اقتدار را اصطلاحی توصیفی در نظر می گیرند. از این رو، ماکس وبر^۲ (۱۹۲۰ - ۱۸۶۴) اقتدار را موضوع عقیده مردم درباره درستی و حقایق آن می داند، صرف نظر از این که آن عقیده از کجا آمده و آیا از نظر اخلاقی قابل توجیه است یا نه. اقتدار، در این حالت، «قدرت مشروع» است.

از نگاهی دیگر اقتدار، قدرتی است که زاییده‌ی شرایط بنیادی است و توسط آن نیز توجیه می شود. چنانچه شخصی یا سازمانی چنین قدرتی داشته باشد، معمولاً کسانی که این قدرت در مورد آن‌ها اعمال می شود، در قانونی بودن یا مشروع بودن آن قدرت تردیدی ندارند و آن را به عنوان ایده طبیعی و عادلانه تلقی می کنند.

بنابراین اقتدار، قدرتی طبیعی و قانونی است. از این رو، قدرت سازمانی از قدرت معمولی متمایز است، بدین ترتیب که قدرت غیرسازمانی و معمولی برای مؤثر بودن و قابل پذیرش بودن و هم‌چنین ادامه یافتن، به توجیه نیاز دارد و لازم است به وسیله توصیه یا تهدید یا وعده‌ی پاداش، مورد پذیرش قرار گیرد (علی رحیق، ۱۳۸۴: ۲۹).

نکته‌ی مهم در تلقی مفهوم اقتدار، عدم حمل آن بر مفاهیمی از قبیل جبر، فشار و اعمال قدرت ظالمانه‌ی حکومت‌ها است؛ یعنی طرح مسئله اقتدار در دامنه‌ی اصول دینی و باورهای الهی توحیدی مقید است. به عبارت دیگر مراد ما از طرح عوامل اقتدار، تسلط بر اعمال توانایی‌هایی است که در محدوده دین و شریعت برای جوامع فراهم می گردد. چنانچه آقای افتخاری می نویسد:

«آنچه به وضوح اقتدار را از زور، فشار و قدرت از یک سو و از هدایت، ترغیب و نفوذ از سوی دیگر متمایز می کند، مسئله مشروعیت است» (افتخاری، ۱۳۸۴: ۳).

یعنی حرکت حاکمان و مردمان محدود در چارچوب شرع است. علاوه بر این مردمان نیز برای رسیدن به قله‌های اقتدار می بایست حکومت مشروع دینی را هم از سوی خود مورد پذیرش قرار دهند تا به همراهی مقبولیت و مشروعیت نظام اسلامی به اهداف عالی خود رهنمون گردند. از این رو

2. *legitimacy*

3. *Max Weber*

مطلق قدرت و نفوذ را نمی‌توان اقتدار پنداشت؛ چراکه اقتدار، یک موضوع کاملاً دوسویه است؛ یعنی اگر در نظامی دستورات حکومتی به اجرا درنیامد و عملاً مردم با آن مخالفت کردند در واقع اقتداری هم در حکومت وجود ندارد. چنان‌چه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «لَا رَأَى لِمَنْ لَنَا يُطَاعُ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۷). گرچه ممکن است حکومت با اعمال قدرت و فشار بر مردمان موقتاً احکام خود را بر جامعه ساری و جاری نماید، اما در واقع مقدمات سقوط و اضمحلال خود را فراهم آورده است.

اقتدار در حکومت اسلامی یک اقتدار ولایی است؛ یعنی مردمان با پذیرش حکومت ائمه علیهم‌السلام، آنان را به‌عنوان سرپرست خود پذیرفته و با تبعیت از اوامر ایشان سعی در تقرب و نزدیکی به اهداف عالی حکومت انسان کامل می‌نمایند. چنان‌چه ولایت از ریشه «ولی» به معنای چیزی در پی چیز دیگر آمدن بدون آنکه فاصله‌ای میان آن دو باشد گفته شده و این همان مفهوم نزدیکی و قرب معنوی است (آملی، ۱۳۷۸: ۱۲۲).

بنابراین ارتباط مردمان با امامان علیهم‌السلام در پذیرش حکومت آنان برای رسیدن به اقتدار اسلامی مبتنی بر اعتقاد به ولایت کلیه و جزئیة ایشان است؛ و از این معنا که برخی پنداشته‌اند امامت به معنای قیمومیت یا وکالت بر مردمان است (معرفت، ۱۳۷۷: ۴۷)، مبرا هستند. نتیجه آن که با عنایت به اتخاذ چارچوب دین، معنای اصطلاحی اقتدار، عبارت است از آن‌چه که سبب فلاح و صلاح فرد و جامعه در تمام ابعاد می‌شود. لذا تمسک به اصول و روش‌هایی که شریعت برای رشد انسان‌ها به ودیعه نهاده برای رسیدن به اقتدار حقیقی گریزناپذیر خواهد بود.

۳. پیشینه تحقیق

غلامی ابرستان (۱۳۹۲) در کتاب «نظریه اقتدار ملی ج.ا.ایران» در کنار مفهوم‌شناسی اقتدار و اقتدار ملی تلاش می‌کند، نظریه‌ی منحصر به فرد اقتدار ملی ج.ا.ایران را ساماندهی کند. نویسنده در فصل نخست به تشریح مفهوم اقتدار و تفاوت آن با مفاهیم مشابه می‌پردازد. در فصل دوم به ارکان اقتدار ملی (قدرت، مشروعیت، دولت ملی و حاکمیت) و عوامل استمرار آن اشاره می‌کند؛ و در فصل سوم به مبانی نظریه اقتدار از دیدگاه اسلام و حکومت اسلامی می‌پردازد.

خانی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «مؤلفه‌های نظری اقتدار ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی با تأکید بر اندیشه‌های امام خمینی رحمت‌الله‌علیه»، بر اساس اندیشه‌های فقهی و آموزه‌های مکتبی امام خمینی رحمت‌الله‌علیه سعی در پردازش مؤلفه‌های نظری برای حفظ اقتدار ملی در عرصه سیاست خارجی ج.ا.ایران دارد. نویسنده در پایان به چهار مؤلفه نظری «نفی سیل»، «ظلم‌ستیزی»، «عزت اسلامی و سیادت دینی» و «دعوت به اتحاد مسلمین» می‌رسد.

بابایی (۱۳۸۹) در پژوهش خود با عنوان «جایگاه سیاست در اقتدار ملی از دیدگاه امام علی علیه السلام» به نقش عوامل و عناصر سیاسی در تقویت اقتدار ملی می‌پردازد و اقتدار ملی را مهم‌ترین شاخص ارزیابی توانمندی کشورها تعریف می‌کند. از دید نویسنده مؤلفه‌های اقتدار ملی عبارت‌اند از: سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی. وی با استناد به آثار و مکتوبات امام علی علیه السلام در تقویت اقتدار ملی، اولویت را به فرهنگ می‌دهد.

افتخاری (۱۳۸۰) در کتاب خود با عنوان «اقتدار ملی؛ جامعه‌شناسی سیاسی قدرت از دیدگاه امام خمینی رحمت‌الله‌علیه» مفصل به بحث چگونگی تبدیل قدرت به اقتدار ملی و مؤلفه و شاخص‌های آن و همچنین آسیب‌شناسی اقتدار ملی با بهره‌گیری از نظرات ویژه امام خمینی رحمت‌الله‌علیه می‌پردازد.

رئوف (۱۳۸۷) در مقاله‌ای به عنوان «مبانی اقتدار و زندگی سیاسی» با تکیه بر «مکتب اصالت فرهنگی» به تبیین مفهوم اقتدار در اجماع دو معنای «مقبولیت» و «کارآمدی» اشاره دارد و در این راستا ضمن بیان انواع فرهنگ سیاسی به نتایج و پیامدهای اقتدار مانند شاخص‌های ثبات سیاسی نیز می‌پردازد. این نوشتار پس از تعاریف انتزاعی در باب اقتدار و ابعادش، آن هم در شرایط ایدئال به موجبات «توسعه‌گرایی» و پیامد آن مشکلات الگوهای شناختی و رفتاری در ارتباط با دولت و حکومت پرداخته و حکومت پهلوی و بعد پایه‌های اقتدار بعد از انقلاب را واریسی کرده و مقوله «مبانی دینی» اقتدار را نیز به بحث می‌نشیند. به‌طور کلی محوریت بحث در این مقاله بر پایه این نظریه استوار است: دگرگونی مبانی اقتدار بدون همراهی ساختارها و رفتارهای سیاسی به بی‌ثباتی نظام سیاسی منجر خواهد شد. تفاوتی که پژوهش در حال ارائه با این نوشتار دارد در محوریت بحث است؛ به این معنا که در این مقاله محوریت بحث بر مقوله «فرهنگ» و بحران‌های نظام‌های سیاسی ناشی از توسعه سیاسی است که به‌طور خاص، مؤلفه کلیدی و اصلی پژوهش حاضر به حساب نمی‌آید.

روی‌هم‌رفته این پژوهش از یک لحاظ با مطالعات انجام‌شده بالا متفاوت است؛ بدین صورت که پژوهش حاضر به عوامل سیاسی اقتدار در حکومت اسلامی به‌ویژه رهنمودهای امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌پردازد که در مطالعات قبلی مورد توجه و تأکید نبوده است.

۴. مبانی نظری تحقیق: تاریخچه و جایگاه اقتدار حکومت اسلامی

مطالعه تاریخ احوالات پیشینیان از اموری است که توسط امام علی علیه السلام به شیعیان و موالیان بسیار توصیه شده است (نهج البلاغه، نامه ۳۱). البته روش فنی مطالعه تاریخ نیازمند آگاهی و درایت لازم است که ابن خلدون این نکته را این‌گونه گوشزد می‌نماید:

«باید دانست که فن تاریخ را روشی است که هر کس، بدان دست نیابد و آن را سودهای فراوان و هدفی شریف است، چه این فن، ما را به سرگذشت‌ها و خوی‌های ملت‌ها و سیرت‌های

پیامبران و دولت‌ها و سیاست‌های پادشاهان گذشته آشنا می‌کند و برای آن که جوینده آن را در پیروی از این تجارب و در احوال دین و دنیا فایده تمام نصیب گردد، وی به منابع متعدد و دانش‌های گوناگونی نیازمند است» (ابن خلدون، ۱۳۷۹: ۱۳۰).

به‌طور حتم در بیش و جهان‌بینی توحیدی، تمام عزت‌ها و ذلت‌ها، رسیدن به اقتدار یا ابتلا به انحطاط، در ید قدرت لایزال الهی است؛ اما انسان‌ها به حکم قضا و قدر الهی مختارند که سرنوشت عزت یا ذلت را برای خود رقم زنند. لذا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛

«همانا خداوند، سرنوشت مردمی را تغییر نمی‌دهد، جز آن که آنان در خویشتن تغییر و تحولی به وجود آورند» (رعد: ۱۱).

از این‌رو مسئله اقتدار از موضوعات علوم انسانی و ریشه در مباحث جامعه‌شناسی دارد. لذا برای بررسی این مؤلفه در جوامع، گریزی از مطالعه تاریخ در دوران‌های مختلف نیست. البته ضمن این مطالعه می‌بایست انسان را به‌عنوان یک موجود که قرار است خلیفه‌الله باشد، خوب شناخت و با دقت و مطالعه در ابعاد گوناگون وجودی او پی به زمینه‌های رستگاری یا تباهی انسان برد. لذا تدبر در احوالات پیشینیان و بررسی نقاط ضعف و قوت آنان از این منظر مهم می‌نماید که چه عواملی سبب سقوط از جایگاه رفیع الهی پیش‌بینی شده برای انسان و جوامع انسانی می‌گردد و چه عواملی توانسته، انسان را در مقام خلیفه‌اللهی خود باقی نگه‌داشته و از انحطاط و تباهی او جلوگیری نماید.

با مطالعه تاریخ عرب بدوی درمی‌یابیم که آن‌ها به علت زندگانی ساده‌ای که داشتند، حوادث برجسته زندگی آنان کم‌رنگ و بدون تحلیل و واقع‌انگاری بوده است؛ و اولین هسته خودآگاهی تاریخی ناشی از ارزش‌های اخلاقی بدوی بوده است، نه از تاریخی که در حیطه شعور و آگاهی درآمد باشد (شمس‌الدین، ۱۳۸۰: ۵۴). لذا چه کسی باور می‌کرد عربستانی که سه‌چهارم آن بی‌آب‌وعلف بوده و مردمی که همه ثروتشان برای تزئین کلیسای «سانتاسوفیا»^۱ بسنده نبود، روزی نیمی از متصرفات آسیای دولت روم، همه ایران و مصر و بیشتر شمال آفریقا را بگشایند و به‌سوی اسپانیا پیش تازند (دورانت، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۹۷). آیا این اقتدار جز با ظهور اسلام به ثمر می‌رسید؟ البته صحبت تنها بر سر متصرفات اسلامی نیست، بلکه سخن از فتح علمی، عقیدتی و عقلانی در بین جهانیان است. هم‌چنین استاد «دونالد رکیول»^۲ آمریکائی مدیر مجله شخصیت‌های رادیویی درباره علت اسلام آوردنش می‌نویسد:

«عوامل و جهات زیادی مرا به‌سوی اسلام جذب کرد. از آن جمله سادگی عقیده اسلامی و سهولت آن است. عقیده اسلامی نه پیچیدگی دارد و نه مبهم است، بلکه یک ایمان ساده‌ای است

1. Santasofia

2. Donald Reckley

که از راه عقل و دقت در نظام بدیع آفرینش برای انسان حاصل می‌شود و رعایت همین دو چیز قطعاً آدمی را به آفریدگار دانا و توانا مؤمن می‌سازد. هنگامی که خدا را شناختی و به وجودش ایمان آوردی، اسلام به تو تعلیم می‌دهد که خدا از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است. بسیاری از سادگی‌ها و محاسن و خوبی‌های اسلام؛ چه در قسمت عقاید و عبادات و چه در قسمت معاملات و غیر آن‌ها که فعلاً برایم مقدور نیست همه آن‌ها را برشمارم، باعث گردید که من به اسلام معتقد گردم» (به نقل از قربانی، ۱۳۷۶: ۳۳).

استاد مطهری هم در این باره می‌گوید:

«بی‌تردید مسلمین دوران عظمت و افتخار اعجاب‌آوری را پشت سر گذاشته‌اند، نه از آن جهت که در برهه‌ای از زمان حکمران جهان بوده‌اند، بلکه از آن جهت که نهضت و تحولی در پهنه گیتی به وجود آوردند و تمدنی عظیم و باشکوه را بنا کردند که چندین قرن مشعل‌دار بشر بود و اکنون نیز یکی از حلقه‌های درخشان بشر به شمار می‌رود که تاریخ، از داشتن تمدن او به خود می‌بالد» (مطهری، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۴۸).

ظهور اسلام و وجود الگوی برتر انسانیت، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نه تنها سبب ایمان آوردن بسیاری از دشمنان وی به اسلام گردید، بلکه گروه کثیری از مسیحیان و یهودیان با شناخت مبانی الهی دین اسلام و تبیین و تأیید مشترکات ادیان دیگر توسط آن حضرت، تأثیر به‌سزایی در رشد فرهنگی و اخلاقی جوامع داشته است (دورانت، ۱۳۸۴: ۴ / ۲۰۸).

بنابراین بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اعلام اسلام به جهانیان از طرف خداوند، خود معرف نجات جامعه بشری از ظلمات جهل و گمراهی و بت‌پرستی به سمت چشمه‌های نور و حکمت، رشد و تعالی و اقتدار حقیقی بوده است. از سوی دیگر، به جرئت می‌توان ادعا کرد آن چه امروز، غرب به‌عنوان فنّاوری و صنعت، مطرح و به خود بالیده و فخر آن را به ملت‌های مسلمان فروخته و آن را سبب سلطه خود بر آنان داشته، مدیون نهضت علمی دانشمندان مسلمان در قرون گذشته می‌باشد. استاد مطهری در این خصوص می‌نویسد:

«مسلمانان قرن‌ها در علوم، صنایع، فلسفه، هنر، اخلاق و نظام‌های عالی اجتماعی بر همه جهانیان تفوق داشتند و دیگران از خرمن فیض آن‌ها توشه می‌گرفتند. تمدن عظیم و حیرت‌انگیز اروپایی که چشم‌ها را خیره و عقل‌ها را حیران کرده است و امروز بر سراسر جهان سیطره دارد، به اقرار محققان بی‌غرض غربی، بیش از هر چیز دیگر از تمدن باشکوه اسلامی مایه گرفته است» (مطهری، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۴۸).

ویل دورانت^۱ در کتاب تاریخ تمدن می‌نویسد:

«پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن از سال ۸۱ تا ۵۹۷ هجری (سال ۷۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی) از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو، اخلاق

^۱. Will Durant

نیک، تکامل سطح زندگی، قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانشوری، علم، طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود» (دورانت، ۱۳۸۴، ج ۴: ۴۳۲).

«دنیای اسلام در جهان مسیحی نفوذهای گوناگونی داشت. اروپا از دیار اسلام غذاها و شربت‌ها، دارو و درمان، اسلحه و نشانه‌های خانوادگی، سلیقه و ذوق هنری، ابزار و رسوم صنعت و تجارت، قوانین و رسوم دریانوردی را فراگرفت؛ و غالباً لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد... علمای مسلمان؛ اعم از فارس و عرب و ترک و سایر قومیت‌ها، ریاضیات و طبیعیات و شیمی و هیئت را حفظ کرده و به کمال رسانده و به اروپا منتقل کردند. ابن سینا و ابن رشد دو فیلسوف و طبیب بزرگ اسلامی، از مشرق بر فلاسفه مدرس اروپا پرتو افکندند و صلاحیتشان چون یونانیان مورد اعتماد بود... این نفوذ اسلامی از راه بازرگانی و جنگ‌های صلیبی و ترجمه هزاران کتاب از عربی به لاتین و مسافرت دانشورانی از قبیل گربرت^۱ و ارلاردبای^۲ و مایکل اسکات^۳ و... به اندلس انجام می‌گرفت. این، اعتراف به عظمت دانش در جهان اسلام است که از اروپا برای تحصیل به جهان اسلام، دانشجویان زیادی اعزام می‌شدند و علوم مختلف را فرامی‌گرفتند. تنها دوران طلایی یک جامعه می‌توانسته در مدتی کوتاه این همه مردان معروف را در زمینه سیاست، تعلیم، ادبیات لغت، جغرافیا، تاریخ، ریاضیات، هیئت، شیمی، فلسفه، طب و مانند آن‌ها که در چهارده قرن اسلام بوده، به وجود آورد» (دورانت، ۱۳۸۴: ۴/۴۳۳).

«آهنگران و شیشه‌گران و نیز جلدسازان ایتالیا، زره بافان و اسلحه‌سازان اسپانیا همه فنون خود را از صنعت گران مسلمان فراگرفته بودند» (دورانت، ۱۳۸۴: ۴/۴۳۴).

هم‌چنین گوستاو لوبون^۴ می‌نویسد:

«تا مدت پانصد سال مدارس اروپا روی کتب و مصنوعات مسلمین دایر بود و همان‌ها بودند که اروپا را از لحاظ علم و عمل و اخلاق تربیت کرده و داخل در طریق تمدن نمودند. ما وقتی که به تحقیقات علمی و اکتشافات فنی آنان نظر می‌افکنیم، می‌بینیم: هیچ ملتی نیست که در این مدت کم، بیشتر از آن‌ها ترقی کرده باشد» (لوبون، ۱۳۳۴: ۷۳۵).

«تا قرن پانزده، قولی را که مأخوذ از مصنفین عرب (مسلمان) نبوده، مستند نمی‌شمردند. تمام دانشکده‌ها و دانشگاه‌های اروپا تا پانصد الی ششصد سال، روی ترجمه‌های کتاب‌های دانشمندان اسلامی دایر بود و مدار علوم مردم اروپا فقط علوم مسلمین بوده است» (لوبون، ۱۳۳۴: ۷۳۵).

«تمدن کشور پهناور اسلام، قرن‌ها از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند، از سواحل بحر الروم (دریای مدیترانه) تا ریگستان آفریقا، امتداد داشته و چشمگیر و شایان توجه بوده است» (لوبون، ۱۳۳۴: ۳)؛

1. Gerbert

2. Arlardbayy

3. Michael Scott

4. Gustave Lebon

بنابراین بعد از ظهور اسلام و با التزام عملی که پیروان مکتب اسلامی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به آموزه‌های شریعت از خود نشان دادند، جوامع اسلامی پیشرفت چشمگیری نمودند و بر بسیاری از تمدن‌ها فائق آمده و از آن‌ها پیشی گرفتند و کمتر از ۲۵ سال پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمامی ایران، سوریه، ارمنستان، قسمتی از آسیای مرکزی، مصر و قسمت‌هایی از شمال آفریقا را فتح نمودند. حتی کریمرز^۱ استاد دانشگاه لندن درباره بسط نفوذ و تمدن شگفت‌انگیز اسلام می‌نویسد:

«اگر می‌خواستیم نقشه‌ای از اوضاع سیاسی اروپا، آفریقا و آسیای غربی در اواسط قرن دهم ترسیم نماییم، مشاهده می‌نمودیم که قسمت اعظمی از دنیای مسکون به وسیله کشورهای که حکومت اسلامی و تمدن اسلامی داشتند، اشغال شده بود» (قربانی، ۱۳۷۶: ۱۶).

۵. عوامل سیاسی اقتدار حکومت اسلامی

مدیریت و رهبری بر مردمان توسط حکومت‌ها، همواره از جمله عوامل اساسی در تعیین سرنوشت جوامع اسلامی بوده است. در واقع سیاست عبارت است از اتخاذ شیوه‌های صحیح مدیریت و جریان بخشی عدالت در تمام عرصه‌ها، محبت و خدمت، مشارکت و هدایت مردمان جهت رسیدن به صلاح و فلاح که از جمله مهم‌ترین وظایف دولت‌ها و حاکمان برای رساندن جوامع اسلامی به عزت و اقتدار می‌باشد. از این رو به بیان عوامل مؤثر سیاسی در اقتدار حکومت اسلامی خواهیم پرداخت.

۵-۱. سیره حکومتی

از آن‌جا که مفهوم حکومت در نظام علوی چیزی جز مدیریت، محبت، مشارکت، هدایت و خدمت (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸: ۴۲۷) نیست، می‌بایست دارای خاستگاه مشروع مردمی (نهج البلاغه، حکمت ۲۲) باشد تا بتواند با تکیه بر این پشتوانه با کمال اقتدار و قدرت در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی گام بردارد. لذا توجه ژرف به مفهوم حکومت از منظر امام علی علیه السلام سبب می‌شود تا حاکمان و زمامداران حکومت را هدف غائی خود نپندارند تا برای رسیدن به آن از به‌کارگیری هر وسیله‌ای استفاده نمایند. چنانچه امام علی علیه السلام در حالی که مشغول وصله زدن کفش خود بودند به «عبدالله بن عباس» فرمودند:

«مَا قِيَمَةُ هَذِهِ النَعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيَمَةَ لَهَا فَقَالَ (ع) وَاللَّهِ لِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ

أَدْفَعَ بَاطِلًا»

². Krymrz

«بهای این نعلین چند است؟ گفتم بهایی ندارد. فرمود: به خدا این را از حکومت شما دوست‌تر دارم مگر آنکه حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳).

بلکه حکومت، تنها، وسیله‌ای است برای دستیابی به «عدالت»، «امنیت»، «رفاه» و «تربیت». چنانچه حضرت علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظْبَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ».

«اگر این بیعت‌کنندگان نبودند و باران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکم‌باره را برتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳).

مرحوم فلسفی در یکی از مقالات خود می‌نویسد:

«خدا را از یاد بردن، تعالیم الهی را نادیده انگاشتن، حق‌پرستی را سرکوب کردن و... از راه بزهکاری و گناه به قدرت رسیدن، نه تنها پیروزی انسانی و شرافتمندانه نیست بلکه در نظر امام علی علیه‌السلام دست یافتن به هدف از راه گناه و ناپاکی خود نوعی شکست و مغلوبیت است» (فلسفی، ۱۳۶۰: ۶۵).

یکی از خصوصیات حکومتی حضرت علیه‌السلام، وجود «امنیت» است که در تمام ابعاد آن چنان موج می‌زد که فرمودند:

«پس با من چنانکه با سرکشان گویند سخن مگویند و چنان که با تیزخویان کنند از من کناره مجویند و با ظاهر آرای آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت بازمایستید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶).

هم‌چنین درباره‌ی «تربیت» که یکی از مهم‌ترین اهداف حکومت است می‌فرماید:

«أَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى فَالْتَصِيحِهِ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْتِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا».

«بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید بگزارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا بدانید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴).

با این بیان روشن است که توجه به مفهوم حکومت، مدیران و حاکمان را به سلوک شخصی، اجتماعی و سیاسی خاصی سوق می‌دهد؛ یعنی در سلوک شخصی خود، می‌بایست ساده زیستی را

پیشه خودنمایند تا مردمان را از نگرانی بیرون آورند. لذا حضرت علی (ع) به این نکته اشعار می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أَمَّةَ الْحَقِّ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ
بِالْفَقِيرِ».

«همانا خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمندی تنگدست را به هیجان نیارند و به طغیان و اندازند؛ و نیز در سلوک اجتماعی، خوش‌رفتار و مردم‌دار باشند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹).

چنانچه در عهدنامه مالک اشتر فرمودند:

«و پس از این همه، فراوان خود را از رعیت خویش پنهان مکن که پنهان شدن والیان از رعیت نمونه‌ای است از تنگ‌خویی و کم‌اطلاعی در کارها و پنهان شدن از رعیت، والیان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز دارد، پس کار بزرگ نزد آنان خرد به شمار آید و کار خرد بزرگ نماید، زیبا زشت شود و زشت زیبا و باطل به لباس حق در آید؛ و همانا والی انسانی است که آنچه را مردم از او پوشیده دارند نداند و حق را نشانه‌ای نبود تا بدان راست از دروغ شناخته شود؛ و در سلوک سیاسی هم از خودکامگی و استبداد به دور شوند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

بنابراین در سیره حکومتی، توجه به مفهوم حکومت از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام ساختار عملی حکومت مقتدر و روش اجرای آن را کاملاً تبیین می‌کند.

۵-۲. رهبری مقتدر

یکی از مؤلفه‌های بسیار اساسی در اقتدار سیاسی و بلکه در تمام ابعاد فرهنگی، اجتماعی و... حضور یک رهبر شایسته و توانمند در عرصه حکومت اسلامی و حکمرانی بر جامعه است. در طول تاریخ هرگاه افراد ضعیف و سست‌عنصر، رهبری جوامع را به عهده گرفته‌اند، خسارات فراوانی بر مردم و نظام سیاسی وارد کرده‌اند. حضرت علی علیه السلام در خطبه شششنبه به خوبی این موضوع را تبیین می‌کنند که غضب جایگاه رهبری مسلمین توسط افراد نالایق چگونه بلایی است.

«آگاه باشید به خدا سوگند ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد پس از ارزیابی درست، صبر و

بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود؛ و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳).

جالب آنکه شارح معتزلی نهج البلاغه، ابن ابی الحدید در شرح عبارات خود اذعان می‌کند که فردی شایسته‌تر و مقتدرتر از حضرت علی علیه‌السلام در علم و جهاد و رهبری و... وجود نداشت اما باین حال حق او را غصب کردند. لذا وجود فردی لایق که به‌عنوان مرجع هدایت و رهبری مردم، در مشکلات و حوادث گوناگون، جامعه را یاری بخشد، در اعتلا و اقتدار آن جامعه نقش به‌سزایی را ایفا خواهد نمود.

از آن‌جا که رهبر، جامعه را به‌دنبال خود می‌کشاند و به فرموده حضرت علی علیه‌السلام «لَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)، می‌بایست جهت رساندن جامعه به قله‌های اقتدار و پایداری قبل از دیگران خود را مؤدب به آداب الهی نماید. لذا حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَآتَاهِيَ قَبْلَكُمْ عَنْهَا».

«ای مردم به خدا من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، جز که خود پیش از شما به گزاردن آن برمی‌خیزم؛ و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز آنکه خود پیش از شما آن را فرومی‌گذارم» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵).

رهبران جوامع اسلامی برای رساندن مسلمانان به عزت و اقتدار حقیقی می‌بایست هر چه بیشتر خود را متصف به صفات الهی نموده و با تأسی از انسان‌های کامل به‌عنوان مصداق اتم و اکمل صفات ربوبی، جامعه را به سمت فلاح و رستگاری سوق دهند. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تبیین این مصادیق، اهل بیت علیهم‌السلام را جایگاه اسرار الهی و اساس و پایه اقتدار معرفی می‌نماید:

«هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ أَمْرِهِ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْزِلُ حُكْمِهِ، وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ، وَ جِبَالُ دِينِهِ، بِهِمْ أَقَامَ أَنْجِيَاءَ ظَهْرِهِ، وَ أَذْهَبَ أَرْعَادَ فَرَأْصِهِ».

«راز پیامبر بدان‌ها سپرده است و هر که آنان را پناه گیرد به‌حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر. قرآن و سنت نزد آنان در امان. چون کوه افراشته، دین را نگهبان، پشت اسلام بدان‌ها راست و ثابت و پابرجاست» (نهج البلاغه، خطبه ۲).

یک رهبر مقتدر علاوه بر اینکه می‌بایست سلوک شخصی ساده زیستی را پیشه خود نماید (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹)، باید از دنیاطلبی خود را مصون بدارد، چرا که دنیاطلبی ریشه همه خطاهاست؛ و سبب عدم اجرای عدالت در جامعه می‌شود و زمانی که یک والی نتواند عدالت را که به‌عنوان مهم‌ترین هدف حکومت علوی است، محقق نماید، از قله‌های اقتدار به دره‌های انحطاط

سقوط خواهد کرد. لازم به ذکر است وقتی درباره اقتدار رهبری صحبت می‌کنیم، باید متوجه این معنا باشیم که این اقتدار می‌تواند دارای وجوه متنوعی در عرصه‌های مختلف باشد. برای مثال بنا به شرایطی، ممکن است عملکرد مقتدرانه یک رهبر در سکوت او باشد (نهج البلاغه، خطبه ۵)، یا در جای دیگر مدارا و رفق (نهج البلاغه، خطبه ۴۳)، جنگ با طرف مقابل یا دوری از جنگ (نهج البلاغه، خطبه ۵) باشد.

از جمله موضوعاتی که رهبران مقتدر می‌بایست همواره در روش حکومتی خود به یاد داشته باشند، مبارزه قاطعانه با ظالمان و ستمگران است. این‌گونه افراد، جز با قاطعیت و قدرت تن به حقی نمی‌دهند و از ستم گسترده دست برنمی‌دارند. امام علی علیه السلام، زمامداری است که نیرنگ‌ها و شگردهای طاغوتان را خوب می‌داند، گستاخی‌ها و سرکشی‌های آنان را دیده و تجربه کرده است. از این‌رو قاطعانه و با قامتی استوار و نستوه در برابر این طاغوتان ایستاد و بالاخره در این راه برای عدالت گسترده و ظلم‌ستیزی جان خود را هم تقدیم پروردگار متعال نمود (حکیمی، ۱۳۸۰: ۸۳). و نکته آخر آن که:

«لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَمْ يُصَارِعْ وَلَا يُضَارِعْ وَلَا يَتَّبِعِ الْمَطَامِعَ».

«فرمان خدا را بر پا ندارد جز کسی که در حق - مدارا نکند و خود را خوار نسازد و پی طمع‌ها نتازد. یعنی تنها حاکمانی که سازش کار نباشند، دارای عزت نفس بوده و به دنبال مطامع دنیوی نیستند، خواهند توانست احقاق حق نمایند و حکومت مقتدرانه‌ای را رقم زنند» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰).

۵-۳. اجرای نظام شایسته‌سالاری

به‌کارگیری مدیران، حاکمان و عناصر شایسته حکومتی از جمله مؤلفه‌های مهم اقتدار در جوامع اسلامی است. اگر مدیران و زمامداران حکومت دارای ضعف در مدیریت باشند، اداره امور جامعه هیچ‌گاه به سامان نخواهد رسید. لذا امام علی علیه السلام چنان‌چه از مدیران صالحی استفاده می‌کرد که ممکن بود در مدیریت ضعف داشته باشند، هرگز ضعف‌ها را نادیده نمی‌گرفتند و آنان را ارشاد به‌سوی قوت می‌نمودند. برای مثال حضرت در نامه‌ای به «کمیل بن زیاد نخعی» والی «هیت»، ضعف مدیریت او را نکوهیده است (نهج البلاغه، نامه ۶۱)؛ و حتی در مواردی اقدام به حذف یا جابجایی مدیران مربوطه داشته است؛ مانند جریان جابجایی «محمد بن ابی بکر» هنگامی که مشاهده کرد وی در اداره شهر مصر ناتوان است، مردی لایق و کارآزموده و مدیری مدبر چون مالک را به ولایت آن سامان گمارد و از «محمد بن ابی بکر» که از این موضوع ناراحت شده بود، دلجویی کردند و به او نامه نوشتند که:

«به من خبر رسید که از اعزام اشتر به محل مأموریت و به جای تو، خشمگین شدم. من این کار را به خاطر کوتاهی تو در انجام وظیفه نکردم و نه به منظور تلاش بیش‌تر. من اگر این مسئولیت را از تو گرفتم مسئولیت دیگری به تو دادم که زحمت آن کم‌تر و حوزه حاکمیت آن برای تو محبوب‌تر است» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۴).

اجرای نظام شایسته‌سالار آن قدر مهم است که امام علی علیه‌السلام یکی از عوامل سقوط حکومت‌ها را عدم به‌کارگیری مدیران شایسته و حاکمیت فرومایگان معرفی می‌نماید:

«يُسْتَدَلُّ عَلَىٰ اِدْبَارِ الدَّوْلِ بِارْبَعٍ: تَضْيِيعِ الْاَصُولِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدِيمِ الْاَرَادِيهِ وَ تَاخِيْرِ الْاَفَاضِلِ».

«راهنمایی شود بر ادبار و پشت کردن دولت‌ها به چهار چیز: تضييع و تباه کردن اصل‌ها و چنگ زدن به فریبکاری و پیش انداختن افراد فرومایه و پس انداختن مردمان با فضیلت» (تیمی‌آمدی، ۱۳۷۸: ۳۰۸).

مدیران متعهد و متخصص می‌توانند پاسخگوی مردم باشند و اگر عمال، کارگزاران، معاونان و مجریان در انجام اموری در مانده شدند، خود مدیران بایستی توانایی به سرانجام رساندن امور را داشته باشند. حضرت علی علیه‌السلام به مالک فرمان می‌دهد که در آن‌جا که معاونان تو از پاسخ دادن به مشکلات کارگزاران در مانده‌اند خود اقدام نما (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

از طرفی باید توجه داشت افرادی که قبلاً صبغه مدیریتی منفی آنان موردسنجش قرار گرفته، نباید مجدداً بکارگیری شوند. برای همین آن حضرت در ضمن نامه‌ای به مالک اشتر تذکر می‌دهد که بدترین وزرای تو آن وزیری است که پیش از تو وزارت فاسقی را کرده باشد و در جور و ستم و سایر گناهان او موافقت کرده باشد. زنهار! که چنین کسانی را وزیر و صاحب تدبیر خود و محرم اسرار خویش مگردان؛ چه این‌ها یاران گناهکار و برادران ستمکارانند؛ به جور و ظلم عادت کرده‌اند و نیکویی سعی تو را ضایع می‌سازند (نهج‌البلاغه، نامه ۶۱).

در این میان، سازندگی اخلاقی و داشتن نفس زکیه در مدیران و حاکمان برای اداره امور جامعه از شروط اساسی تسلط و تصدی پست‌های مدیریتی قلمداد می‌شود. چنانچه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام حاکمیت زمامدارانی که دچار ردایل نفسانی هستند را سزاوار نمی‌دانند.

البته امام علی علیه‌السلام ویژگی‌های مهمی مانند آگاهی و دانش، بینش سیاسی و زمانه‌شناسی، تعهد و امانت‌داری، سعه‌صدر، عدالت‌خواهی، شجاعت و قاطعیت، حسن سابقه، توانایی، ساده‌زیستی و ... را از شروط مهم مدیران شایسته برای تصدی امر حکومت برمی‌شمارند (نهج‌البلاغه، خطبه‌های ۲۰۹، ۱۹۲، ۱۷۳، ۱۲۶؛ نامه‌های ۵۳، ۴۱، ۳۳، ۲۶؛ کلمات ۱۷۶، ۱۶۷، ۲۷۴).

۴-۵. نظارت و بازرسی

از جمله موارد لازم برای استمرار و حفظ اقتدار در هر جامعه‌ای احیای امر نظارت و بازرسی بر رفتار و عملکرد عوامل حکومتی است، فقدان نظارت و بازرسی‌های مستمر و پیگیر از سوی دستگاه حاکم، سبب بروز مفسده‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی در جامعه خواهد شد. لذا حضرت علیه السلام در این خصوص فرمان‌های اکیدی به کارگزاران خود داده‌اند.

«و ارباب راستی و وفا را بر آنان مراقب سازه که بازرسی نهانی در کارشان، آنان را به امانت‌داری و نرمی با مردمان و ادار می‌سازد» (به نقل از دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸: ۱۶۸).

«اما بعد، شخصی را به جای خود به عنوان جانشین قرار ده و خود به همراه گروهی از یارانت تمام سرزمین سواد (عراق) را منطقه به منطقه بگردید و از چگونگی رفتار و اعمال کارگزاران جویا شوید و سیره آنان را مورد بررسی و پیگیری قرار دهید» (به نقل از دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸: ۱۷۰).

دقت آن حضرت علیه السلام در امر بیت‌المال و جلوگیری از حیف و میل اموال عمومی خود نشان از نظارت پیگیرانه و بازرسی در دستگاه حکومتی آن حضرت دارد. از این رو در نامه‌ای به زیاد بن ابیه می‌نویسند:

«وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لِّئِن بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنِّي فِي الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ تَقِيلَ الظَّهْرَ ضَبِيلَ الْأَمْرِ» (نهج البلاغه، نامه ۲۰).

نظارت و بازرسی سبب تمییز کارگزاران توانمند و مقتدر از عمال ضعیف و خطاکار است. لذا پس از نظارت و بازرسی از منصوبین حکومتی، دستگاه حاکم جهت بهسازی نظام خود، بایستی تشویق و تنبیه را درباره هر دو دسته اعمال نماید. نکوهش امثال عثمان بن حنیفها (نهج البلاغه، نامه ۷۱)؛ و منذر بن جارودها (نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ و عزل برخی قضات و حکایت از نظارت دقیق مستمر در نظام حکومتی حضرت علی علیه السلام دارد.

۵-۵. تشویق و تنبیه

در راستای به نتیجه رساندن نظارت و بازرسی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام جهت کارآمدی حکومت و بالا بردن راندمان مدیریت از اصولی همانند اصل تشویق و تنبیه استفاده می‌نمودند. اگر به هر دلیلی نظام تشویق و تنبیه در دستگاه حکومتی ترک یا کم‌رنگ گردد و تفاوتی بین افراد ساعی و نمونه با افراد تنبل و خطاکار نباشد، نیروهای ارزشی کارگزار، انگیزه‌های لازم را از دست داده و به تدریج به سمت بی‌تفاوتی و اهمال کاری روی می‌آورند و این مهلکه‌ای بس خطرناک برای نظام اجرایی در حکومت‌ها می‌باشد. لذا حضرت علی علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر می‌فرمایند:

«وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْأَخْسَانِ فِي الْأَخْسَانِ، وَتَدْرِييًّا لِأَهْلِ الْأَسَاءَةِ عَلَى الْأَسَاءَةِ، وَالزَّمُّ كُلًّا مِنْهُمْ مَا الزَّمَّ نَفْسَهُ»؛

«و میباید نکوکار و بدکردار در دیده‌ات برابر آید که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم کند و بدکردار را به بدی وادار نماید و درباره هر یک از آنان آن را عهده‌دار باش که او بر عهده خود گرفت» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

البته باید دانست تشویق کارگزاران ساعی، خود، تنبیهی برای خطاکاران از آنان است. لذا حضرت می‌فرماید:

«از جُرِّ الْمُسِيِّ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ».

«با پاداش دادن به نیکوکار، بدکار را بیازار» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۷).

گاه ستایش تشویق گونه افراد لایق، سبب اصلاح و تلاش افراد کسل و کم‌کار می‌گردد. حضرت درباره تقویت روحیه سپاهیان به مالک می‌فرماید:

«پیاپی از آنان به نیکی یاد کن و کار آن‌هایی را که تن به رنج داده‌اند بر زبان آور، زیرا برشمردن کارهای نیکوی آنان - به خواست خدا - دلاوران را نشاط بخشد و سست‌قدمان را برانگیزد» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

بنا بر آنچه گفته شد، نظارت و بازرسی توأم با رعایت نظام تشویق و تنبیه عاملی مؤثر در ارتقاء اقتدار جامعه اسلامی خواهد بود.

۵-۶. جهاد

بی‌شک، جهاد بارزترین مصداق اقتدار و عزت یک جامعه است. با جهاد و پایبندی عملی به آن طمع هجوم دشمنان اسلام به سرزمین‌های مسلمانان خنثی شده و به وسیله آن ممالک و راه‌ها امن می‌گردند. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در بیانی ژرف از جهاد این‌گونه یاد می‌فرماید:

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةٍ أَوْلِيَاءِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجَنَّتُهُ الْوَقِيفَةُ».

«جهاد، دری است از درهای بهشت که خدا به روی گزیده دوستان خود گشوده است و جامعه تقوی است که بر تن آنان پوشیده است. زره استوار الهی است که آسیب نبیند و سپر محکم اوست که تیر در آن ننشیند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

در اهمیت جهاد همین بس که حضرت علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر شریفشان به امام حسن و امام حسین علیه السلام می فرمایند:

«اللَّهِ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَسِنَّتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

«خدا را خدا را درباره جهاد در راه خدا به مال هایتان و به جان هایتان» (نهج البلاغه، نامه ۴۷).

از آموزه‌های دین مبین اسلام، اقدام به کسب روحیه جهادی در برابر دشمنان و مستکبران و عدم هرگونه تسامحی در مقابل ظلم و ستم است. حضرت علی علیه السلام برای آن که این روحیه را در صحنه نبرد برای سپاهیان خود افزایش دهند، آنان را این گونه ارشاد می نمایند که در میدان کارزار دندان‌ها را سخت برهم بفشارید که شمشیرها را بازمی دارد از رسیدن به کاسه سر و ساز جنگ را آماده سازید، هر چه بهتر و نیکوتر و پیش از کشیدن شمشیر در رزمگاه، آن را در نیام بجنبانید (نهج البلاغه، خطبه ۶۶). بنابراین، اگر مسلمین نسبت به امر جهاد و مشارکت در آن کوتاهی نمایند، به طور حتم نظام‌های اسلامی دچار سقوط و اضمحلال خواهند شد. چنانچه امام علی علیه السلام فرمودند:

«به جانم سوگند که اگر رفتار ما همانند شما بوده نه ستون دین پر جا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش نما» (نهج البلاغه، خطبه ۵۶).

با مستی ورزشی در جهاد، ممالک، نوامیس و ارزش‌های اسلامی یک جامعه لگدمال هجوم کفار و معاندان خواهد شد. ترک جهاد، آثار شوم و گاه غیرقابل جبرانی بر جوامع می گذارد که گاه تا قرن‌ها اثرات آن باقی است. البته گام گذاشتن در میدان جهاد، می بایست با نیت خالص الهی باشد تا زمینه‌های عزت و اقتدار جامعه را فراهم نماید؛ و الا خود، باعث رکود در رسیدن به اهداف متعالی جامعه اسلامی خواهد شد. در این باره حجت الاسلام والمسلمین ری شهری می نویسد:

«مردمان آن روزگار گو که مسلمان بودند و با فرمان پیشوای الهی آهنگ نبرد می کردند؛ اما سطح فرهنگ و گرایش‌هایشان چنان نبود که در گام‌هایی که برمی دارند خدا جوی باشند و اخلاص پیشه کنند. در جنگ‌ها جمع‌آوری غنیمت یکی از انگیزه‌های مؤثر بود» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۹: ۱۲۴).

منطق ابتدایی دین اسلام رویکرد صلح و مدارا است، اما در جایی که طرف مقابل چاره‌ای جز جنگ برای مسلمانان باقی نگذارد، گریزی از جنگ و جهاد نخواهد بود. لذا تا زمانی که امام علیه السلام «جریر بن عبدالله» را برای آخرین رایزنی‌ها نزد معاویه فرستاده بودند، اقدام به پیکار نکردند. نتیجه آن که، جهاد و تقویت روحیه جهادی به عنوان یکی از عوامل اقتدار بخش جوامع اسلامی همواره می بایست مدنظر حاکمان، زمامداران و برنامه ریزان جامعه اسلامی قرار گیرد تا با تمسک به آن از مرزهای جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و پاسداری شود.

۵-۷. احیای اصول حکومت اسلامی

نقش حکومت‌ها در اعتلای جوامع اسلامی و اقتدار مسلمین کاملاً حائز اهمیت و قابل‌بررسی است، در این میان اگر حکومت‌ها بر اساس اصول اسلامی ناب، استوار و احیا گردند به‌طور حتم زمینه‌های اقتدار مسلمین را فراهم خواهند ساخت. لذا به برخی از این اصول به‌صورت اختصار اشاره می‌گردد.

۵-۷-۱. اصل عدالت فراگیر

عدالت و عدالت‌گستری، جریان و رگ حیاتی جوامع بشری است. اگر حاکمان یک جامعه بتوانند عدالت را در تمام ابعاد آن پیاده نمایند، موجبات پیشرفت و سربلندی انسان‌ها را فراهم ساخته‌اند.

در اسلام ورود به سیاست و سخن گفتن در این موضوع فقط از معبر عدالت امکان دارد و بس؛ و نه از راه قدرت‌گرایی، حيله‌گری، دسیسه یا نفوذ و کنترل اطلاعات و مغزها (مولانا، ۱۳۸۰: ۱۰۷).

جالب آن‌که واژه عدالت در نهج‌البلاغه به‌طور ویژه‌ای مطرح‌شده و در جای‌جای این کتاب گران‌قدر در عرصه‌های مختلف به چشم می‌خورد و این حاکی از اهمیت رعایت این عنصر حیاتی در احیای حکومت‌ها است. حضرت علی علیه‌السلام به‌صراحت رعایت عدالت و اجرای آن را سبب روشنی چشم زمامداران دانسته و می‌فرماید: «وَأَنْ أَفْضَلَ قَرَّةَ عَيْنٍ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ» و حتی بعد از آنکه مردم درباره برخی رفتارهای ناپسند عثمان شکایت کردند و از ایشان خواستند که با او گفتگو کند، به او فرمود:

«فَاعْلَمْ أَنْ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى».

بدان که فاضل‌ترین بندگان خدا نزد او امامی است دادگر، هدایت‌شده و راهبر؛ بنابراین باید دانست، عدالت و اجرای آن از جمله شروط یک زمامدار مقتدر است و شرط نجات جوامع اسلامی وجود یک زمامدار عادل است که با عدالت خویش ستمکاران را از خود ناامید و مستضعفان جامعه را امیدوار در رسیدن به حقوق خود نماید (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

البته ناگفته نماند، کسانی می‌توانند عدالت را برقرار نمایند که دارای تقوا باشند و بتوانند در مقابل خواهش‌های نفسانی قد علم نمایند. لذا حضرت علی علیه‌السلام به «أسود بن قطبه» در نامه‌اش می‌نویسد:

«اما بعد، چون والی را هواها گونه‌گون شود او را از بسیاری عدالت، بازدارد. پس باید کار مردم در آن چه حق است، نزد تو یکسان باشد که ستم را با عدل عوض ندهند. پس خود را از آنچه مانند آن را نمی‌پسندی دور ساز» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۹).

بنابراین برای رساندن یک جامعه به قله‌های اقتدار می‌بایست عدالت را در تمام ابعاد آن یعنی عدالت در قانون‌گذاری، قضاوت، کیفر و پاداش، تقسیم امکانات و حقوق و مزایا، اخذ مالیات در

سپردن مسؤولیت‌ها و امور سیاسی به دست افراد ذی صلاح و... اجرا شود. پس باید دانست حکومت با عدالت اداره می‌شود و سبب دوام آن است و به تعبیر حضرت علی علیه السلام ملاک سیاست حکومت‌ها، عدالت است^۱ (خوانساری، ۱۳۶۶: ۱۱۶). عدالت کلید مشکل‌گشای حکومت‌ها و جوامع است.

۵-۷-۲. اصل رعایت حدود الهی

پایبندی به حدود الهی و مرزبانی از آن از اصول شاخص و ممتاز حکومت اسلامی است که تمام مناسبات جوامع اسلامی را در حوزه‌های گوناگون تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در واقع وجه تمییز حکومت‌های الهی با حکومت‌های خودکامه و جور، پایبندی عملی به این اصل است.

رعایت این اصل آن قدر مهم است که حضرت علی علیه السلام حاضر نیستند رفتار و سلوک شخصی، اجتماعی، سیاسی و خود را برخلاف آن استوار سازند تا جایی که فرمودند:

«اللّٰهُ لَوْ أَعْطَيْتُ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا، عَلِيٌّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أُسْلِبُهَا جُلبَ شَعِيرَةً مَا فَعَلْتُهُ».

«به خدا، اگر هفت اقلیم را با آن چه زیر آسمانه است به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بربایم، چنین نخواهم کرد» (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴).

حضرت در عبارتی گویا می‌فرمایند:

«همانا خدا بر عهده شما واجب‌هایی نهاده، آن را ضایع نکنید و حدودی برایتان نهاده از آن مگذرید و از چیزهایتان بازداشته حرمت آن را مشکندید و چیزهایی را برای شما نگفته و آن را از روی فراموشی وانگذاشته، پس خود را درباره آن به رنج میافکنید» (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵).

لذا حفظ حریم و حدود الهی از مهم‌ترین اصول حکومت اسلامی است که با رعایت آن می‌توان به اقتدار حقیقی نائل شد.

۵-۷-۳. اصل شرح صدر

در ارتباط با این که سعه صدر یکی از مهم‌ترین ابزارهای مدیریت در حکومت الهی است، آیات و روایات فراوانی وجود دارد. چنانچه حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«أَلَّةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصِّدْرِ».

«فراخ سنگی و بردباری دست‌افزار سروری است و سالاری» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶).

۱. «مِلاکُ السِّیَاسَةِ الْعَدْلُ».

نشانه یک زمامدار مقتدر برای تصدی امر حکومت، داشتن شرح صدری است که به‌وسیله آن پذیرای مشکلات گوناگون افراد جامعه باشد و این مسئله به‌قدری اهمیت دارد که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کسی را که دارای صبر لایق نباشد، بی‌ایمان معرفی می‌فرماید:

«و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی ایمان را چون سر است تن را و سودی نیست تنی را که آن را سر نبود و نه در ایمانی که با شکیبایی همراه نبود» (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۲).

نمونه‌های صبر و بردباری بسیار زیادی را در رفتارهای فردی - اجتماعی و حکومتی حضرت مولی‌الموحیدین علی علیه‌السلام می‌توان مثال زد. از جمله مدارا و صبر ۲۵ ساله بر حکومت غاصبانه خلفا چنانچه فرمودند:

«فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدِي وَ فِي الْحَلْقِ شَجَاؤُ أَرَى تَرَاثِي نَهَا».

«به صبر گریادم حالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته. میراثم ربوده این‌وآن و من بدان نگران» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳)؛

و همین شرح صدر آن حضرت سبب نجات مسلمین از فتنه‌های زمانه بود. صاحبان مناصب مختلف یک حکومت مقتدر اسلامی می‌بایست در انجام امور و حوائج مردم با صبر و حوصله‌ی زیاد نسبت به رفع مشکلات آنان اقدام نمایند. «واصبروا لحوائجهم» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۱). تا آنجا که حضرت در عهدنامه مالک اشتر سفارش فرموده‌اند از سپاهیان خود کسی را بکار گیر که بردباری‌اش بیشتر باشد؛ بنابراین داشتن شرح صدر برای زمامداران و والیان حکومت و البته برای سایر اقشار اجتماع ابزاری کاملاً پرمفعت و اقتدار بخش خواهد بود.

۴-۷-۵. اصل اعتدال و میانه‌روی

دوری از افراط و تفریطها و رعایت اعتدال و میانه‌روی از جمله اصول اساسی حکومت علوی است. رعایت اعتدال در تمام ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... مطرح است و مربوط به حوزه خاصی نیست، چراکه آن حضرت فرمودند: «طَرِيقُنَا التَّصَدُّ». راه و روش ما میانه‌روی است. چنانچه حضرت می‌فرمایند:

«آن‌که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش و به نجات مؤده دهندش و آن‌که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی‌اش بر حذر دارند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۲).

حاکمان و زمامداران برای رساندن جامعه اسلامی به اقتدار واقعی می‌بایست از خشونت‌ورزی و قساوت در حق مردمان و حتی مشرکین بر حذر بوده و مدارا کنند تا با این شیوه، دل‌های رعیت را نرم کرده و همه افراد جامعه را به‌سوی هدایت و سعادت رهنمون سازند. لذا حضرت امیر علیه‌السلام در نامه‌ای به یکی از فرمانداران خود به نام «عمر بن ابی سلمه ارجبی» که در فارس ایران حکومت می‌کرد، فرمودند:

«اما بعد، دهقانان شهر تو شکایت دارند که با آنان درشتی می‌کنی و سختی روا می‌داری. ستمشان می‌ورزی و خردشان می‌شماری. من در کارشان نگریستم، دیدم چون مشرک‌اند نتوان‌شان به خود نزدیک گرداند و چون در پناه اسلام‌اند نشاید آنان را راند. پس در کار آنان درشتی و نرمی را به هم آمیز. گاه مهربان باش و گاه تیز، زمانی نزدیکشان آور و زمانی دورتر» (نهج البلاغه، نامه ۱۹).

آن‌جا که حریم اعتدال در مناسبات سیاسی - اجتماعی نگه‌داشته نشود، به‌طور حتم جوامع دچار آسیب و انحراف خواهند شد و این حریم داری برای دوست و دشمن، می‌بایست حفظ شود. لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«دوستت را چندان دوست مدار. مبادا که روزی دشمنت شود و دشمنت را چندان کینه مورز که بود روزی دوستت گردد» (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۸).

به‌هرحال باید دانست که محبوب‌ترین کارها نزد امیر حکومت، می‌بایست رعایت اعتدال و میانه‌روی باشد و زمامداران هیچ‌گاه نباید از آن غافل شوند.

۵-۷-۵. اصل نفی خودکامگی

به‌جرت می‌توان گفت ریشه تمام انحراف‌ها و تباهی‌های جامعه بشری افتادن در مهلکه خودبینی و خودکامگی است. لذا برای آنکه پایه‌های اقتدار یک جامعه مستحکم شود، حاکمان و زمامداران می‌بایست به‌طور جدی با این رذیله فردی و اجتماعی مبارزه نمایند؛ بنابراین اصل نفی خودکامگی و نفی سلطه از اصول اساسی اقتدار بخش حکومت اسلامی به‌شمار می‌رود. در این زمینه حضرت علی علیه السلام رهنمودهای فراوانی دارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

«و مگو مرا گمارده‌اند و من می‌فرمایم و اطاعت امر را می‌پایم. چه این کار دل را سیاه کند و دین را پژمرده و تباه و موجب زوال نعمت است و نزدیکی بلا و آفت و اگر قدرتی که از آن برخوردار، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود آن قدرت نیست که چنین نگریستن سرکشی تو را می‌خواهاند و تیزی تو را فرومی‌نشانند و خرد رفته‌ات را به‌جای بازمی‌گرداند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

«مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ». «هر که استبداد ورزد هلاک شود» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱)؛

«و بپرهیز از آنکه چیزی را به خود مخصوص داری که به بهره - همه مردم در آن یکسان است و از غفلت در آنچه بدان توجه باید و در دیده‌ها نمایان است. چه آن را که به ناروا سته باشی از چنگ تو در آرند و به‌زودی پرده کارها از پیش دیدات بردارند و داد از تو بستانند و به ستم‌دیده رسانند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

بنابراین جامعه‌ای به فلاح و رستگاری می‌رسد که بتواند ریشه‌های خودبینی و خودکامگی را در خود بخشکاند و زمامداران آن تواضع و فروتنی را سرلوحه کار خود قرار دهند.

۵-۷-۶. اصل برقراری امنیت

از دیگر اصول اقتدار بخش حکومت اسلامی، قدرت برقراری و ایجاد امنیت توسط حکومت در تمام ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و... می‌باشد. امام علی علیه‌السلام یکی از اهداف در دست گرفتن قدرت را تأمین امنیت مظلومان ذکر می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا ائْتِمَاسَ شَيْءٍ مِن فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ».

«خدایا تو میدانی آن چه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم. تا بندگان ستم‌دیده‌ها را ایمنی فراهم آید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱).

تأمین امنیت توسط حکومت‌ها آن قدر مهم است که حضرت علی علیه‌السلام وجود حاکم فاسد را بهتر از نبودن آن می‌دانند چراکه به هر ترتیب با وجود حاکم و لو فاسد، امنیت نسبی بر جامعه سایه می‌افکند؛ و از هرج و مرج جلوگیری به عمل می‌آید:

«حالی که مردم را حاکمی باید نیکوکردار یا تبهکار تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد تا آنگاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند با دشمنان پیکار کنند و راه‌ها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰).

امنیت سبب ایجاد رونق و شکوفایی در بازار علم و دانش، کسب و کار و... است که با نبود آن هیچ اصلاحی در جامعه به سامان نمی‌رسد. درواقع برقراری امنیت زمینه تحقق عدالت را در اجتماع فراهم می‌نماید. امنیت فراگیر در مرزها و شهرها و گستره اسلام، وظیفه حکومت و کارگزاران آن است.

۵-۷-۷. اصل شورا

اصل مهم دیگری که زمامداران بایستی بدان عنایت داشته باشند، مشورت و رایزنی در امور مختلف است که این خود نشان دوری حاکمان از خودکامگی و خودبرتربینی است. علاوه بر آیاتی که درباره اهمیت مشورت وجود دارد، رهنمودهای نهج‌البلاغه در این خصوص، بسیار راه گشا است.

مشورت با صاحب نظران، مدیران را از تکرار اشتباهات و تصمیم‌های نادرست بازمی‌دارد؛ و موجبات پیشرفت جوامع را فراهم می‌آورد. در واقع مشورت پشتیبان محکمی است که شخص را از سقوط حفظ می‌کند. چنانچه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَا مُظَاهَرَةَ أَوْ تَقُّ مِّنَ الْمَشَاوِرَةِ».

«هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت نیست» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳).

امام علی علیه السلام مشورت را آن قدر ارج نهاده که آن را چشم هدایت می‌داند (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱). و به همین دلیل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله افراد را از مخالفت با مشورت شخص ناصح بازمی‌دارند. مشورت با دیگران، در واقع مشارکت و استفاده از عقول آنان است؛ و از منظر حکومتی، مشورت حقی است که مردم بر ولی خود دارند. لذا امام علی علیه السلام به همین نکته اشاره می‌فرماید:

«أَنَا وَإِنْ لَكُمْ عِنْدِي أَنَا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِنَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِنَّا فِي حُكْمٍ».

«بدانید حق شماست بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ که از پوشاندن آن ناگزیرم و کاری را جز در حکم شرع بی رأی زدن با شما انجام ندهم» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱).

۶. نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب بیان شده در بالا می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین برداشت‌های راهگشا درباره عوامل سیاسی اقتدار از دیدگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه به‌قرار زیر می‌باشند.

- شناخت جایگاه رفیع انسانی به‌عنوان خلیفه‌الله در زمین و بررسی ابعاد روحی و نیازهای فردی و اجتماعی او و تمسک عملی به آموزه‌های قرآن و عترت می‌تواند جوامع را در نیل به اهداف متعالی الهی سوق داده و زمینه‌های ابتلا به هرگونه انحطاطی را در خود حل نماید.

- دین اسلام به‌عنوان خاتم ادیان دارای غنی‌ترین دستورالعمل‌های حیات‌بخش برای انسان‌ها در عرصه‌های گوناگون فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و... بوده و مدعی است، حکومت اسلامی بالأخص الگوی حکومتی مکتب علوی پاسخگوی نیازهای جامعه بشری خواهد بود.

- از مؤثرترین شیوه‌های تحلیل مسئله اقتدار حکومت اسلامی بررسی تاریخ اقتدار در عصر امام علی علیه السلام به‌عنوان تنها امامی که به مدت بیش از چهار سال بر مردمان حکومت داشت، می‌باشد.

- عملکرد امام علی علیه السلام در ابعاد فردی، اجتماعی، حکومتی و تحلیل آن به‌عنوان مصداق اتم و اکمل انسان کامل معصوم و جانشین بلافصل پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله به‌عنوان ارائه‌دهنده کامل‌ترین ادیان تاریخ بشریت، بهترین الگوی محققان، زمامداران و مردمان در سراسر عالم خواهد بود.

- نقش حکومت و زمامداران جامعه اسلامی از دیدگاه نهج‌البلاغه در سعادت افراد جامعه، نقشی است بی‌بدیل. لذا امیر مؤمنان علیه‌السلام برپایی حکومت توسط پیشوای عادل را از ضروریات می‌دانند.
- وجود رهبری مقتدر و عدالت‌پیشه برای تحقق و احیای اصول حکومت اسلامی و به سامان رساندن مشکلات جامعه و رهنمون شدن آن به سوی سعادت و عزت، امری انکارناپذیر است.
- زمامداران می‌بایست قبل از مردمان مؤدب به آداب حیات‌بخش اسلام بوده و با مدیریت مقتدرانه خود سعی بر اعتلا و ایجاد انسجام و همبستگی جوامع اسلامی نمایند.
- بصیرت توده‌های مردمان و هوشیاری و نظارت بر عملکرد دولتمردان، اسباب اصلاح حاکمان را فراهم کرده و از ابتلا به استبداد ورزی و انحطاط در جامعه مصون خواهند ماند.
- داشتن روحیه جهادی در تمام عرصه‌های فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بالأخص در عرصه نظامی و رویارویی با دشمنان حاکمیت قلمرو اسلامی از جمله عناصر اقتداربخش نظام‌های اسلامی است.
- استبداد حکومتی، رواج ظلم و ستم، وجود تبعیض و بی‌عدالتی در حوزه‌های مختلف جامعه، اسباب نارضایتی مردمان و اضمحلال دولت‌های اسلامی را در پی خواهد داشت.
- عدالت ورزی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی است که حاکمان و زمامداران می‌بایست آن را در تمام ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و احیا کنند. به جرئت می‌توان گفت روح حیات‌بخش حکومت‌ها و امت‌ها طنین‌انداز شدن روح عدالت بر جامعه است. با عدالت ورزی همه کارها به سامان خود خواهد رسید و انسان به آرزوی دیرینه خود برای تحقق جامعه آرمانی نائل خواهد شد.
- نامه ۵۳ نهج‌البلاغه (عهدنامه مالک اشتر) به‌عنوان یک منشور اجرایی حکومتی، می‌بایست الگوی سیاست‌گذاری و رفتاری حاکمان و دولتمردان برای اعتلای جامعه اسلامی به شأن حقیقی خود قرار گیرد.
- و در انتها این‌که تصدی پست‌های حکومتی توسط افراد، می‌بایست با رعایت الگوهای مدیریتی مورد تأکید در نظام شایسته‌سالار علوی شکل گیرد و هرگونه تخطی از آن خیانت به حقوق مردمان و زمینه‌ساز ناهنجاری‌های اجتماعی خواهد بود.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه‌ای.
نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (۱۳۳۷). شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
ابن خلدون (۱۳۷۹). مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، چ ۹، تهران: علمی و فرهنگی.
افتخاری، اصغر (۱۳۸۰). اقتدار ملی، جامعه‌شناسی سیاسی قدرت از دیدگاه امام خمینی (ره)، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی.
- افتخاری، اصغر (بهمن ۱۳۸۳ تا اردیبهشت ۱۳۸۴). «کالبدشکافی اقتدار ملی»، دوماهنامه خبری - اطلاع‌رسانی دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۵۷ و ۵۶.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد (۱۳۷۸). غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، چ ۲، ج ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- حکیمی، محمد (تابستان ۱۳۸۰). «امام علی (ع)، عدل و تعادل»، مجله کتاب نقد، شماره ۱۹.
خانی، حسین (۱۳۸۹). «مؤلفه‌های نظری اقتدار ملی در سیاست خارجی اسلامی با تأکید بر اندیشه‌های امام خمینی (ره)»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳.
- خوانساری، جمال‌الدین محمد (۱۳۶۶). شرح غرر الحکم و درر الکلم، چ ۳، تهران: دانشگاه تهران.
دال، رابرت (۱۳۶۴). تجزیه و تحلیل سیاست، ترجمه حسین ظفریان، تهران: نشر مترجم.
دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۸۸). تفسیر موضوعی نهج البلاغه، چ ۲۰، قم: معارف.
- دورانت، ویل (۱۳۸۴). تاریخ تمدن، ترجمه ضیاء‌الدین علائی طباطبائی، چ ۱۰، تهران: علمی و فرهنگی.
رئوف، رحیم (۱۳۸۷). «مبانی اقتدار و زندگی سیاسی»، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۲۱.
- شمس‌الدین، محمدمهدی (۱۳۸۰). حرکت تاریخ و امام علی (ع)، ترجمه محمدرضا ناجی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). مجمع البحرين، چ ۳، ج ۳، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۶). بنیادهای علم سیاست، چ ۳، تهران: نشر نی.
علی رحیق، اغضان (۱۳۸۴). دانش‌نامه سیاست، تهران: فرهنگ صبا.
- غلامی ابردستان، غلامرضا (۱۳۹۲). نظریه اقتدار ملی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
- فلسفی، محمدتقی (۱۳۶۰). «عزت و ذلت از دیدگاه نهج البلاغه»، یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- قربانی، زین‌العابدین (۱۳۷۶). عوامل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، چ ۴، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن، چ ۶، ج ۵، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- لوبون، گوستاو (۱۳۳۴). تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، چ ۴، بی‌جا: بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۷۹). سیاست‌نامه امام علی (ع)، ترجمه مهدی مهریزی، قم: دار الحدیث.

مدرس وحید، احمد (۱۳۵۸). شرح نهج البلاغه، ج ۳، بی‌جا: بی‌نا.
 مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). مجموعه آثار، ج ۱۰، ج ۱، تهران: صدرا.
 معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷). ولایت‌فقیه، ج ۲، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
 مولانا، حمید (۱۳۸۰). «ابعاد عدالت اجتماعی از دیدگاه امام علی(ع)»، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی
 امام علی(ع)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 هیوود، اندرو (۱۳۸۷). مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعیدی کلاهی و عباس کاردان،
 تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

Research Article

**Political factors of authority in Islamic government(Case of study:
Imam Ali's instructions in Nahj al-Balagha)
Alijan Moradi Joo¹**

Date of received: 2022/07/16

Date of Accept: 2022/10/07

Abstract

Examining the political factors of authority in Islamic government is considered as an effective strategy in elevating Islamic societies to achieve the peaks of dignity and authority. In this study, the factors of authority in the political field are considered. In this area, the factors of authority in the areas of governance, powerful leadership, principles of Islamic government, meritocracy, inspection, encouragement and punishment, and jihad have been studied. Existence of a powerful and just leadership to realize and revive the principles of Islamic government and to solve the problems of society and worthy managers along with insightful and martyrdom-seeking people and practical adherence to the teachings of the Qur'an, the Prophet of Islam and the Ahlbayt (AS), is essential to achieve authority in Islamic government. Is. The purpose of this study is to determine the political factors of authority in the Islamic government by emphasizing the guidelines of Imam Ali (AS) in Nahjalbalaghah and the research method of this research is descriptive-analytical. The results of this study show that in addition to the role that each of the political factors of authority such as the existence of a powerful leadership, the revival of the principles of Islamic government, observance of moderation, security and justice in societies; All these factors are effective in elevating the authority of the Islamic government.

Keywords: authority, Nahjalbalaghah, Imam Ali (AS), political factors of authority, moderation, justice.

Citation (APA 6th ed. / APSA)

Moradi Joo, Alijan(2022). "Political factors of authority in Islamic government(Case of study: Imam Ali's instructions in Nahj al-Balagha)". *Quarterly Journal of Research in History, Politics and Media*. Vol. 5, Num. 3, S.No. 19, pp. 65 - 96.

¹. Assistant Professor of Imam Hossein (AS) Officers University, Tehran, Iran.

Email: moradialijan@Gmail.com

Copyright © 2010, KSSI (Karimeh Strategic Studies Institute Of Shiraz). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material.

References

- Holy Quran, divine translation by Qomshaei.*
- Nahj al-Balagha, translated by Mohammad Dashti.*
- Ibn Abi al-Hadid, Izz al-Din Abu Hamed (1337). Commentary on Nahj al-Balagha, Qom: Ayatollah Murashi Najafi Public Library. (in Persian)*
- Ibn Khaldoun (1379). Introduction by Ibn Khaldoun, translated by Mohammad Parvin Gonabadi, Ch 9, Tehran: Scientific and Cultural. (in Persian)*
- Eftekhari, Asghar (1380). National authority, political sociology of power from the perspective of Imam Khomeini (RA), Tehran: Political Ideological Organization of the Police Force. (in Persian)*
- Eftekhari, Asghar (February 2013 to May 2014). "Autopsy of national power", bimonthly news - information of Imam Sadiq University (AS), numbers 57 and 56. (in Persian)*
- Tamimi Amadi, Abdulvaheed (1378). Gharral al-Hakm and Darr al-Kalam, translated by Seyyed Hashim Rasouli Mahalati, Ch. 2, Vol. 1, Tehran: Farhang Islamic Publishing House, Tehran. (in Persian)*
- Hakimi, Mohammad (summer 2010). "Imam Ali (a.s.), justice and balance", book criticism magazine, number 19. (in Persian)*
- Khani, Hossein (1389). "Theoretical components of national authority in Islamic foreign policy with an emphasis on Imam Khomeini's thoughts", Strategic Studies Quarterly, No. 3. (in Persian)*
- Khansari, Jamaluddin Mohammad (1366). Commentary on Gharral al-Hakm and Derr al-Kalam, Ch. 3, Tehran: University of Tehran. (in Persian)*
- Dahl, Robert (1364). Analysis of politics, translated by Hossein Zafarian, Tehran: Translation Publishing House.*
- Dilshad Tehrani, Mustafa (1388). Thematic commentary of Nahj al-Balagha, Ch 20, Qom: Ma'arif. (in Persian)*
- Durant, Will (2004). History of Civilization, translated by Ziauddin Alaei Tabatabai, Ch 10, Tehran: Scientific and Cultural.*
- Rauf, Rahim (1387). "Fundamentals of authority and political life", Naqr and Nazar Quarterly, No. 21. (in Persian)*
- Shamsuddin, Mohammad Mahdi (1380). Movement of History and Imam Ali (AS), translated by Mohammad Reza Naji, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. (in Persian)*
- Tarihi, Fakhreddin (1375). Majma Al-Baharin, Ch 3, Vol 3, Tehran: Mortazavi bookstore. (in Persian)*
- Alam, Abdurrahman (1376). Foundations of Political Science, Chapter 3, Tehran: Ney Publishing. (in Persian)*

- Ali Raheeq, Aghsan (1384). *Science of Politics, Tehran: Farhang Saba. (in Persian)*
- Gholami Abardastan, Gholamreza (2012). *The theory of national authority in the Islamic Republic of Iran, Tehran: National Defense University. (in Persian)*
- Philosopher, Mohammad Taghi (1360). "Honour and humiliation from Nahj al-Balagha's point of view", memorandum of the Nahj al-Balagha Millennium Congress, Tehran: Nahj al-Balagha Foundation. (in Persian)
- Ghorbani, Zainul Abidin (1376). *Factors of the progress of Islam and the decline of Muslims, Ch. 4, Tehran: Farhang Islamic Publishing House. (in Persian)*
- Qureshi, Seyyed Ali Akbar (1371). *Qur'an dictionary, Ch 6, Vol 5, Tehran: Dar al-Kutub al-Islami. (in Persian)*
- Lubon, Gustav (1334). *Islamic and Arab Civilization, translated by Seyyed Mohammad Taqi Fakhr Dai Gilani, Ch. 4, Bija: Ali Akbar Scientific Press Company.*
- Mohammadi Rishahri, Mohammad (1379). *Politics of Imam Ali (AS), translated by Mehdi Mehrizi, Qom: Dar al-Hadith. (in Persian)*
- Modares Waheed, Ahmed (1358). *Commentary on Nahj al-Balagha, vol. 3, bija: bina. (in Persian)*
- Motahari, Morteza (1380). *Collection of works, Ch 10, Vol 1, Tehran: Sadra. (in Persian)*
- Marafet, Mohammad Hadi (1377). *Velayat Faqih, Ch 2, Qom: Talmohid Cultural Publishing Institute. (in Persian)*
- Maulana, Hamid (2010). "Dimensions of social justice from the perspective of Imam Ali (a.s.)", collection of articles of the International Congress of Imam Ali (a.s.), Institute of Humanities and Cultural Studies. (in Persian)
- Heywood, Andrew (2017). *Key Concepts in Political Science, translated by Hassan Saidi Kolahi and Abbas Kardan, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. Political factors of authority in Islamic government*

پیشگاہ علوم اسلامی و مطالعات قرآنی

سال ۱۴۰۰